

## یکی از معضلات حوزه «اخباری‌گری نوین» است

🕌 در این گفت‌وگو بنا داریم تاریخچه‌ای از حیات خاندان عالم‌پرو و بزرگ نجفی (مسجدساهی اصفهانی) به مخاطبان ارائه کنیم. خوب است چگونگی رشد و پرورش این خاندان ارزشمند را از گذشته تا امروز برای مخاطبان میان‌بفرمایید. جد اعلای ما «شیخ محمدتقی رازی نجفی اصفهانی» اصالتاً اهل ایوان کی (ایوان کیف) سمنان بود که الان در مرز سمنان و تهران قرار دارد. ایشان بزرگ شده و تحصیل کرده نجف اشرف بود و به همین دلیل «نجفی» هم خوانده می‌شود.

اتفاقاً خود او هم «شیخ محمدتقی نجفی» امضا می‌کرد. ایشان بیست سال پایانی عمرش را در اصفهان گذراند و وفاتش هم در ۱۲۴۸ قمری در همان اصفهان اتفاق افتاد. به همین دلیل ایشان را «اصفهانی» نیز می‌نامند. در تخت فولاد تکیه‌ای به نام ایشان یعنی «شیخ محمدتقی» یا تکیه «مادر شاهزاده» وجود دارد. جدا ما مؤلف دو کتاب بزرگ در فقه و اصول بود.

کتاب فقهی ایشان «تبصرة الفقهاء» نام دارد که من آن را در سه جلد چاپ کرده‌ام. کتاب اصول ایشان که معروف هم هست «هدایة المسترشدين فی شرح اصول معالم الدين» است که «معالم‌الدین» شیخ حسن ابن شهیدثانی را شرح کرده است.

آن چنان که می‌دانید در ابتدای معالم به اصول و در ادامه به فقه پرداخته شده است. شرح ایشان هم تحت عنوان تعلیقه از کتاب‌هایی است که به‌طور مکرر چاپ سنگی شده و آخرین چاپ حرفی منقح آن هم توسط جامعه مدرسین حوزه علمیه و در سه جلد منتشر شده است.

ایشان سرسلسله خاندان ما است. یک پسر و دو دختر دارد. تک‌پسر ایشان مرحوم آیت‌الله شیخ محمدباقر نجفی اصفهانی است.

شیخ محمدباقر، شاگرد شیخ انصاری و از ناحیه ایشان برایش به خط خود شیخ اجازه‌ای صادر شده است. شیخ محمدباقر متولد اصفهان و تحصیل کرده نجف است؛ اما مجدداً به اصفهان باز می‌گردد و در مسجد جامع عباسی یا مسجد شاه که شاه عباس آن را تأسیس کرده و بعد از انقلاب آن را «مسجد امام خمینی (ره)» نامیدند به جای پدر، امام جماعت شد و در همان جا نیز به تدریس پرداخت.

شاگردان بسیاری نیز پرورش داد که از آن جمله‌اند: آیت‌الله سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه و آیت‌الله میرزا محمد حسین نائینی که نه سال شاگرد ایشان بود و بسیاری دیگر نیز از درس ایشان بهره گرفتند.

مرحوم شیخ محمدباقر متوفای ۱۳۰۱ قمری بود. از آثار علمی ایشان می‌توان شرح بخشی از هدایة المسترشدين را ذکر کرد که آن را هم در یک مجلد چاپ کرده‌ایم. البته در برخی نسخه‌های چاپ سنگی هدایة المسترشدين نیز این ملحقة چاپ شده بود. ایشان در نجف فوت کرد و در مقبره شیخ جعفر کاشف الغطاء دفن شد؛ چرا که نوه دختری مرحوم کاشف الغطاء بود.

مرحوم شیخ محمدباقر شش پسر داشت که همگی اهل

علم و مجتهد بودند که به ترتیب عبارت‌اند از: آقا شیخ محمدتقی معروف به آقا نجفی اصفهانی، پسر دوم، شیخ محمد حسین صاحب تفسیر «مجدالبیان» که جدا است. پسر سوم شیخ محمدعلی که دارای آثاری است و متوفی ۱۳۱۸ قمری، وی در کنار برادرش محمد حسین در حجره شماره ۳ صحن امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) مدفون است.

پسر چهارم ایشان شهید حاج آقا نورالله است که او را «پدر مشروطیت ایران» می‌نامند. ایشان از مدافعان مشروطه بوده است که به دستور رضاخان توسط پزشک احمدی با تزریق آمپول به قتل رسید و جنازه‌اش را از قم به نجف منتقل کردند. در مسیر، پیکرشان از هر شهری که می‌گذشت توسط مردم مورد استقبال قرار می‌گرفت و در نهایت پایین پای مرحوم کاشف الغطاء دفن شد.

پسر پنجم، آقای شیخ جمال‌الدین نجفی است. روس‌ها که اصفهان را تصرف کردند ایشان را مدتی زندانی و سپس به تهران تبعید کردند. وی چند سالی در تهران ساکن بود و در مسجد آقا شیخ عزیزالله نماز می‌خواند. طی همان سال‌ها رساله عملیه‌ای منتشر کرد و درس هم می‌داد. تقریرات صلاة در لباس مشکوک حاج آقا جمال توسط شیخ موسی خوانساری - مقرر آقای نائینی - نوشته شده است و آقا بزرگ هم در ذریعه از آن نام می‌برد.

زمانی که ایشان در تهران بود داستان جمهوری رضاخان مطرح شد. رضاخان با ادعای جمهوریت می‌خواست رئیس‌جمهور بشود. حاج آقا جمال با این جریان مخالفت می‌کند و به همراه مردم در مقابل مجلس وقت، اعتصاب می‌کند و همین امر باعث می‌شود که بحث جمهوری رضاخانی منتفی شود.

پس از آن حاج آقا جمال به اصفهان آمد و در همان دوره ایشان را مسموم کردند و از دنیا رفت.

در کتابی به نام «حکومت اسلامی» که نمی‌دانم به قلم خود نواب صفوی است یا خیر، نام ایشان هم به‌عنوان شهید ذکر شده است.

مادر بزرگ من، دختر حاج آقا جمال، تعریف می‌کرد که نماینده رضاخان برای پدرم مبلغی آورد و در واقع حق اسکوئی آورد بود که مانع فعالیت و سخن گفتن ایشان شود. حاج آقا جمال پول را نپذیرفت. چند روز بعد از این هم پدرم از دنیا رفت.

ظاهراً پس از اینکه ایشان حق سکوت را رد کرده بودند از طریقی مسمومش کردند. آن چنان که عرض کردم در کتاب فدائیان اسلام به‌عنوان «شهید» از ایشان یاد شده است. ایشان هم در تخت فولاد اصفهان زیر پای جدش مدفون است.

آخرین فرزند آقا، شیخ محمد اسماعیل است که شاگرد آخوند کاشی بود و در عتبات در درس آخوند و سید یزدی حاضر می‌شد و سال‌ها در کاظمین سکونت داشت. سپس به اصفهان برگشت و در مسجد شاه یا جامع عباسی نماز می‌خواند و در سنینی متجاوز از ۸۰ سالگی از دنیا رفت. جنازه ایشان را هم به عتبات منتقل کرده و در یکی از

حجره‌های صحن ابوالفضل العباس در کربلا دفن کردند. فرزندان هر یک از این ۶ پسر به غیر از حاج آقا نورالله که فرزند نداشت، اهل علم و شخصیت‌هایی برجسته هستند. **حضرت عالی از چه طریقی به شیخ محمد حسین اصفهانی می‌رسید؟**

بله. چون مطلب به طول می‌انجامد در باب سلسله خودمان توضیحاتی ارائه می‌کنم. آقای شیخ محمد حسین، صاحب تفسیر که مقامات عرفانی و قضایی را هم در باره ایشان مطرح می‌کنند، تک‌پسری به نام «شیخ محمد رضا ابوالمجد» داشت. چون جد ما «مجدالدین» بود ایشان را به کنیه «ابوالمجد» می‌خواندند. ایشان شخصیتی علمی است که صاحب کتاب «نقد فلسفه داروین» و «امجدیه» و «وقایع الاذهان» و متجاوز از ۳۰ اثر دیگر است که همگی در حوزه خودشان نمونه و عالی هستند. شیخ محمد رضا در نجف درس خواند و در بزرگسالی به همراه دوست صمیمی و یار غارش مرحوم آقا شیخ عبدالکریم آیت‌الله مؤسس یزدی از عتبات به ایران هجرت کردند. حاج شیخ عبدالکریم در ازاک ماند و شیخ محمد رضا به اصفهان آمد. آیت‌الله مؤسس که به قم رفت مکرراً از ایشان دعوت می‌کرد که به قم بروند و ایشان هم چندین سفر به قم داشت که در برخی از این سفرها به تدریس در مدرسه فیضیه می‌پرداخت و حاج شیخ عبدالکریم طلبه‌ها را به حضور در درس ایشان سفارش می‌کرد.

تمامی طلبه‌ها و شاگردان حاج شیخ عبدالکریم به غیر از دو نفر در درس ایشان حاضر می‌شوند. آن دو نفر هم به احترام حاج شیخ از این کار امتناع می‌ورزند. یکی از آن‌ها مرحوم آقا سید احمد خوانساری و دیگری آقا شیخ محمدعلی را کی بود.

از جمله حاضرین در جلسه درس شیخ محمدرضا، مرحوم امام خمینی رحمت‌الله علیه بود که در بحث حقیقت و مجاز اصول خود، از ایشان نام برده است و در بحث «مکاسب محرره» و «غنا» از رساله غنای ایشان نقل کرده است.

همچنین شیخ محمد رضا کتاب خودشان، «نقد فلسفه داروین» را در قم عصرها تدریس می‌کرد. حدود پنج نفر به‌صورت خصوصی در این درس شرکت می‌کردند که یکی از آن‌ها امام خمینی بود. حاج حسن آقا حفظه‌الله سید حسن خمینی؛ یادگار امام‌را حل‌ایک‌وقت به من گفت که یادداشت‌هایی به خط امام در مورد نظریه داروین داریم که نمی‌دانیم مربوط به کجاست. من ندیده حدس زدم این یادداشت‌ها، تقریرات همان درس باشد.

ایشان برای مرحوم امام اجازه روایت نوشت و امام در «اربعین حدیث» که نام مشایخ را ذکر کرده اول از همه، از مرحوم شیخ محمدرضا نام برده است. با این بیان: «آخبرنی إجازة مکتبته و مشافهة عذة من المشایخ العظام، والثقة الکرام منهم: الشیخ العلامة المتکلم، الفقیه الاصولی الأذیب المتبحر الشیخ محمدرضا آل العلامة الوفی الشیخ محمدتقی الأصفهانی (آدام‌الله توفیقه) حین تشریفه‌م المشرقة».

ظاهراً مرحوم امام یک بار در زمان شیخ محمدرضا و یکبار هم پس از وفات ایشان به اصفهان سفر کرد که مرحوم مجدالعلماء جد ما و پسر آقا شیخ محمدرضا خاطراتی از آن برای ما نقل کرده است.

پس از شیخ محمدرضا مرحوم مجدالعلماء است که از اساتید حوزه علمیه اصفهان، متولد نجف و تحصیل کرده اصفهان است.

او در سال ۱۴۰۳ قمری در اصفهان فوت کرد و در همین جا به خاک سپرده شد.

پس از ایشان پدر من، مرحوم حاج شیخ مهدی مقلب به «غیاث‌الدین نجفی» است. ایشان تحصیلات حوزوی را نزد پدر و سید علی بیهبانی - که تابستان‌ها به اصفهان می‌آمدند - گذراند.

در دانشگاه هم مدرک لیسانس ادبیات عرب را در سال ۱۳۳۸ شمسی در دانشگاه تهران اخذ کرد. پس از آن به اصفهان آمد و در مدارس و دانشگاه‌ها مشغول به تدریس شد. در سال ۱۴۲۲ هجری قمری برابر ۱۳۸۰ شمسی از دنیارفت و در ورودی همین کتابخانه دفن شد.

### حضرت عالی چه سالی و در کجا متولد شدید؟

من پنجم دی ماه ۱۳۲۲ شمسی در اصفهان متولد شدم و در سال ۱۳۶۰ در دبیرستان هراتی همین شهر دیپلم ریاضی گرفتم. از پیش از انقلاب کم‌کم درس حوزوی را شروع کردم و پس از دیپلم به‌طور جدی آن را ادامه دادم. در حوزه علمیه اصفهان مقدمات و سطوح را خواندم.

### از چه زمانی معمم شدید؟

در سال ۱۳۶۴ به همراه پدر، به جماران رفته و من به دست مرحوم امام معمم شدم و همان‌جا اولین بار بود که امام را از نزدیک دیدم.

خاطره جالبی هم از همان دیدار برایم باقی مانده است. به یاد دارم که ۱۱ ذی‌القعدة ۱۴۰۶ قمری سالروز تولد امام رضا و تابستان بود.

شبانه با پدر از اینجا (اصفهان) به تهران رفتم. خدمت حضرت امام که رسیدیم ایشان در ایوان نشسته بودند. در حیاط را باز کردند و ما وارد شدیم. من هم یک بچه طلبه بودم و امام پیرمردی هشتاد و چند ساله فکر کردیم که قاعدتاً از داخل حیاط صدای ما را نمی‌شنود و باید نزدیکشان برویم و سلام کنیم؛ اما همین که وارد شدیم ایشان به سمت ما برگشت و سلام کرد. این برای من خیلی عجیب بود که امام در آن سن و سال تا آن حد هوشیار باشد و فکر می‌کردم که گوششان سنگین است؛ اما ایشان در سلام، از ما پیشی گرفتند.

آیت‌الله شیخ جعفر سبحانی - که من نزدشان یک دوره رجال خوانده‌ام - هم معمولاً در سلام گفتن پیش‌دستی می‌کرد و وقتی در خیابان‌های قم با ایشان روبرو می‌شدیم اول ایشان سلام می‌گفت. یک بار به ایشان گفتم که: آقا این که شما در سلام گفتن پیش‌دستی می‌کنید، باعث خجالت ما است؛ چون ما باید به شما سلام کنیم و این کار شما، ما را شرمند می‌کند. ایشان فرمود که: من این کار را از آقای خمینی یاد گرفته‌ام. چون ایشان همیشه در سلام کردن پیش‌دستی می‌کرد.

علی‌ای حال من به دست ایشان معمم شدم و سپس به اصفهان بازگشتم. تابستان همان سال یعنی در شهریور ۱۳۶۴ یا محرم ۱۴۰۷ به قم رفتم و تا زمان فوت مرحوم پدرم یعنی ۱۳۸۰ به مدت ۱۶ سال در قم بودم. دو سال، باقی مانده سطوح را تمام کردم و پس از آن به درس خارج رفتم. قهقبا و اصولاً ۱۴ سال درس خارج آیت‌الله شیخ جواد تبریزی شرکت داشتم و اکثر استفاده علمی من از درس این بزرگوار بود.

یک دوره متجاوز از ده سال درس اصول آیت‌الله شیخ

محمدفاضل لنکرانی را گذراندم.

بیش از ۱۰ سال درس فقه را نزد آیت‌الله منتظری خواندم که تا زمان حصر ایشان ادامه داشت. چهار سال هم اصول را خواندم. این‌ها اساتید درس خارج من بودند. خاطر من هست که دو کلاس فقه را صبح و دو درس اصول را عصرها می‌خواندم و نوشته‌هایم هم موجود است. من به طلبه‌ها می‌گویم که من به ظاهر ۱۴ سال درس خارج رفتم، اما معمولاً دیگران روزی یک درس می‌روند و من ۴ درس رفتم که معادل ۵۶ سال دیگران است.

### از چه زمانی تدریس در حوزه را آغاز کردید؟

سال ۱۳۸۰ که پدر مرحوم شد من مجبور شدم به اصفهان بیایم و از همان زمان که وارد شدم برخی از دوستان آمدند و تقاضای تدریس داشتند. البته من پیش از آن هم تدریس می‌کردم اما محض در تدریس نبودم؛ یعنی هم درس می‌خواندم و هم درس می‌گفتم. لکن از زمانی که به اصفهان آمدم دیگر در درس کسی حاضر نشدم و تنها به تدریس می‌پرداختم و فقه و اصول را شروع کردم.

فقه را از اول مکاسب شروع کردم و پس از بیست سال به خیار عیب رسیدم. آراء الفقهیه من تا انتهای بیع، ۹ جلد است و دوبار هم تجدید چاپ شده است. دو جلد از خیار تا نیز آماده چاپ است. دو دوره اصول نیز تدریس کرده‌ام. دوره اول ۹ سال طول کشید و مشغول دوره دوم هستم که به تعادل و تراجیح رسیده‌ام و مشخص نیست تا چه زمانی به طول می‌انجامد.

### چه سالی از دواج کردید و ماحصل آن چند فرزند است؟

من در سال ۷۰ در سن ۲۷ سالگی با آخرین دختر مرحوم حاجت‌الاسلام و المسلمین حاج شیخ مهدی مظاهری ازدواج کردم و یک فرزند هم بیشتر ندارم.

### دوام و تثبیت جایگاه علمی آیت‌الله حاج شیخ هادی نجفی در اصفهان متأثر از چه عواملی است؟

باور کنید خودم هم نمی‌دانم. می‌گویند گاهی خداوند کشتی را به جایی می‌برد که ناخدا نمی‌خواهد. (برد کشتی آنجا که خواهد خدای).

جالب است بدانید همان سالی که من به اصفهان آمدم شاید یکی دو هفته پیش از مرگ پدر بود که با یکی از دوستان صمیمی، آقای شیخ محمد کاظم ستایش شیرازی که مرد محقق است در دارالحدیث دیداری داشتم. ایشان کتابی برای من چاپ کرده بود. من هم به دارالحدیث رفته بودم که آن را بگیرم.

من و ایشان با هم درس‌های مشترک متعدد داشتیم؛ فلذا رفیق درسی هم بودیم. ایشان گفت: من خانه‌ام را فروخته‌ام و می‌خواهم به شیراز بروم. گفتم: آقای ستایش به شیراز نرو! می‌خواهی آنجا چه کنی؟ تو یک شخصیت علمی هستی و جایگاهت در مرکز حوزه است. اگر به شیراز بروی از بین خواهی رفت. در قم بمان!

ایشان با این که خانه‌اش را هم فروخته بود رفت و خانه دیگری خرید و در قم باقی ماند اما من که به او توصیه کرده بودم در قم بماند دو هفته بعد به علت فوت پدر مجبور شدم ناخواسته به اصفهان بروم. دست تقدیر ما را به اصفهان آورد و ناچار به جای پدر در اینجا ماندم و در «مسجد شاه» یا «جامع عباسی» و در «مسجد نوابزاد» نماز جماعت می‌خوانم. برخی دوستان هم خواستند که درس بگویم. برخی از اساتید مانند آیت‌الله تبریزی مکرر به من توصیه می‌کرد که تدریس را رها نکن.

آیت‌الله شبیری زنجانی که من یک دوره رجال را خدمتشان خواندم در ختم مرحوم پدر، شرکت کرده بودند و من برای بازدیدشان که رفتم سفارش کردند که حتماً در حوزه اصفهان تدریس کن!

در هر حال با اصرار دوستان و توصیه اساتید، من تدریس را از سال ۱۳۸۰ شروع کردم و تا امروز ۲۰ سال است که فقه و اصول و یک دوره رجال گفته‌ام که دوره رجال مجموعاً یک‌صد و چند جلسه به طول انجامیده است. یک دوره بانصد و چند جلسه‌ای هم عقاید گفته‌ام.

ده جزء قرآن را هم تاکنون تفسیر گفته‌ام که هم صوت و هم مکتوبات جلسات آن موجود است.

### از چه زمانی دست به قلم شدید و به نگارش آثار علمی روی آوردید؟

قلم زدن بر روی کاغذ میراث خانوادگی ماست. پدران ما همگی درس می‌گفتند و مشغول نگارش بودند و ما هم بر اساس همان سنت پدری و اجدادی به تدریس و تألیف پرداخته‌ایم.

### برخی از آثار مکتوب حضرت عالی مربوط به «حوزه نقد» است. لطفاً در این باره نیز توضیح دهید.

یک زمانی در بحث عقاید به موضوع نبوت رسیدیم. یکی از مباحث مهم این موضوع جیستی و چگونگی وحی است. من در جلسات درس، آراء مختلف در این باب را طرح کردم و لامحاله آقای دکتر سروش در این زمینه بیاناتی دارد که من متعرض فرمایش ایشان شدم و آن را نقد کردم.

هنگامی که در باب قرآن که معجزه جاوید است و خصوصیات معجزه، باز هم سخنان دکتر سروش - یا به قول خودشان پاره مقاله‌هایش - را مطرح کردیم. بعدها این پاره مقالات به صورت کتابی تحت عنوان «کلام محمد رؤیای محمد» چاپ شد. من مقالات ایشان را نقد کردم و بعدها دکتر سروش مجموعه مقالاتش را تجميع و به صورت کتاب فوق چاپ کرد.

حقیق طی ۲۱ جلسه درس به شیوه‌ای علمی و در کمال احترام بر برخی از نظریات ایشان را مورد نقد قرار دادم.

همچنین بحث نبوت و اثبات نبوت خاتم‌الانبیا (صلی‌الله علیه و آله و سلم) را داشتم. پیش از آن گفتیم که عصمت پیامبران گذشته چگونه است. همان‌طور که می‌دانید یهودیت، دعوت ندارد. ولی مسیحیت، اقرار را به خود دعوت می‌کند؛ بنابراین یهودیان را کنار گذاشتیم، اما تصمیم گرفتیم که دعوت به مسیحیت را تحلیل کنیم. فلذا ۲۰ جلسه درس عقاید نقد مسیحیت بود که بعدها تبدیل به کتابی شد.

طی ۴۶ جلسه درس عقاید و بحث توحید، به نقد وهابیت پرداختیم. وقتی به توحید متعرض شدیم به مخالفان آن نیز متعرض شدیم. سپس گفتیم که آیینی به نام وهابیت است که همه چیز را شرک می‌دانند و اندیشه آن‌ها درباره شرک را بررسی کردیم. این چهل و شش جلسه نقد وهابیت حدود ۶۰۰ صفحه شد که زیر چاپ است.

همچنین در بحث قرآن، نقدی بر سید شریف مرتضی اعلی‌الله‌مقامه داشتیم.

ایشان نظریه‌ای موسوم به «صرفه» دارد که می‌فرماید اعجاز قرآن به صرفه است. این موضوع را هم ۸ جلسه نقد کردم که آن‌ها «الله منتشر خواهد شد».

### تعلق خاطر ذهنی و علمی شما بیشتر به کدام یک از اساتید است؟

من از تمامی اساتیدی که نام بردم، استفاده کردم. از آیت‌الله تبریزی که استاد اصلی من در فقه و اصول است بهره تمام بردم. عمق مباحث علمی را از محضر آیت‌الله وحید دریافت کردم. روان بحث کردن و ارائه قابل فهم دروس برای طلبه‌ها را از آیت‌الله فاضل لنکرانی آموختم. چون به خاطر دارم که ایشان مباحث سخت را به قدری روان ارائه می‌کرد که تمامی طلاب به راحتی متوجه می‌شدند. همچنین دقت در فقه و تتبع در مباحث را از

آیت‌الله منتظری فرا گرفتیم. رحمت‌الله علیهم اجمعین و ادام‌الله‌ل‌ل‌ظ‌ل‌ش‌ی‌خ‌ن‌ا‌و‌ح‌ی‌د.

در هر صورت من از محضر اساتید بزرگی استفاده کردم که همگی شایسته‌بهره‌برداری بودند.

یک دوره رجال را نزد آیت‌الله سبحانی خواندم و یک دوره را نیز با آیت‌الله شیرازی زنجانی گذراندم.

خودم هم یک دوره در حال درس گفته‌ام که تقریرات آن نیز آماده است و این ۱۰۰ جلسه تدریس اگر به چاپ برسد حدود ۱۵۰۰ صفحه خواهد بود.

**اگر خاطره‌ای از حضورتان در جریان انقلاب و جنگ تحمیلی به یاد دارید، بفرمایید.**

من در سال‌های منتهی به انقلاب کم سن و سال و دبیرستانی بودم. از جمله کسانی بودم که در مدرسه هم آشوب به پا می‌کردم. اتفاقاً مرحوم پدترم هم در همان مدرسه من، در می‌داد. جریان انقلاب که اوج گرفت ما مدرسه را به هم می‌ریختیم و در کلاس‌های درس حاضر نمی‌شدیم. مدیر مدرسه ما مرحوم آقای عجمی بود. پدرم به ایشان گفته بود که بچه‌ها را سر کلاس حاضر کنید تا ما به تدریس برسیم. ایشان هم پاسخ داده بود که: بیا نشانت دهم! او پدرم را آورده بود و از پشت پنجره نشان داده بود و گفته بود پسر خودت تعزیه‌گردان این معرکه است. همه آشوب‌ها را خود او به پا کرده.

من در تمامی راهپیمایی‌های سال ۵۷ شرکت می‌کردم. سال ۵۸ هم به کردستان اعزام شدم.

در ابتدای تابستان به همراه آقای محسن رضایی برای غائله کردستان به کرمانشاه رفتیم و از آنجا تقسیم شدیم. یک بار که آقای محسن رضایی اینجا به دیدنم آمد تجدید خاطره‌ای از آن روزها کردیم.

پس از آن، جریان جنگ پیش آمد که در جنگ هم حضور داشتم و تابستان ۶۱ که در رسم تمام شد به جبهه اعزام شدم.

**ظواهر مرحوم آیت‌الله مجدالعلماء نجفی هم در جریان انقلاب اصفهان فعال بود.**

بله. جد مامر حرم آیت‌الله‌مجدالعلماء در تظاهرات اصفهان در صف اول حضور داشتند که تصاویری از ایشان هم وجود دارد. در اعتصاب علمای دانشگاه تهران که منجر به ورود امام به تهران شد هم شرکت داشتند.

حتی زمانی که امام خمینی (ره) وارد شد ایشان به استقبال رفتند و امام از میان جمعیت آیت‌الله‌مجدالعلماء را که هم در درس بود، شناخت. ایشان خاطره‌ای از امام نقل می‌کرد و می‌گفت: یک روز تابستان گرمی بود. بعد از ظهر از خواب بیدار شدم و در رسم دیر شده بود. فوری عبا بیا را به دوش گرفتم و با عجله رفتم که به درس برسم، اما متوجه نشدم که عبا کهنه و پاره را به دوش گرفته‌ام. در درس حاضر شدم و بعد از پایان جلسه آقای خمینی رو به باقی طلبیها گفت: آقایان بیاید پولی روی هم بگذاریم و برای آقای مجدالعلماء عبا بخریم، چون عبا پاره است و پولی برای خریدن عبا نوندارد.

مرحوم جد ما هم گفته بود که من هم عبا نو دارم و هم پول اما چون عجله کردم متوجه نشدم کدام یک را به دوش گرفتم؛ اما می‌گفت که حضرت امام همچنان دست‌بردار نبود.

ایشان می‌گفت: همین شد که پس از آن هر بار می‌خواستیم بیرون بروم اول عبا بیا را نگاه می‌کردم که نکند پاره باشد.

در مراسم استقبال از امام که از دحام جمعیت نیز بسیار بود، آیت‌الله‌مجدالعلماء در بین مردم حضور داشت. آقای خمینی از بالا ایشان را می‌شناخت و به پاسدارها سفارش می‌کند وی را پیش خود امام ببرند. از آن به بعد نیز هر وقت

تهران می‌رفت ملاقاتی هم با امام داشت. امام هم گفته بود: هر وقت ایشان آمد، بدون هیچ‌گونه مانعی اجازه دهید پیش من بیاید.

**آیا جناب عالی گرایش سیاسی خاصی دارید؟**

من کلیت انقلاب و نظام را با حفظ انتقاداتی قبول دارم اما طرفدار هیچ جناح سیاسی نیستم.

روزی مرحوم آیت‌الله آقای شیخ علی صافی گلپایگانی قدس سره به من چنین گفت: زمانی که آقای بروجرودی تازه قم آمده بود، رفتم پیش ایشان و گفتم من مرید شما هستم اما انتقاداتی هم دارم. اگر می‌خواهید ببایم و اگر نمی‌خواهید بروم. آقای بروجرودی خندید و گفت بیا و حرف‌هایت را هم بزن. ما نیز همین‌گونه هستیم. کلیت نظام را قبول داشته‌ام اما انتقاد هم داریم. هیچ تقدسی به معنای عدم قابلیت نقد برای انقلاب و شخصی قائل نیستیم. ممکن است بعضی نقدها جواب داشته و برخی هم جواب نداشته باشد که باید مورد بحث قرار بگیرد. پس من نه اصولگر هستم و نه اصلاح‌طلب، نه راستم و نه چپ. اگر چه بعضی دوستان می‌گویند تو چپ رادیکالی ولی خودم قبول ندارم.

**آیا خود را یک نواندیش دینی می‌دانید یا انسانی سنت‌گرا؟**

عمده چیزی که من از آن استفاده می‌کنم سنت است. در واقع از تمام ظرفیت و نیروی سنت بهره می‌برم اما در عین حال سعی می‌کنم از کاروان تجدد نیز عقب نمانم. لذا با وسایل تجدد هم مخالفتی ندارم. مرحوم جد ما آیت‌الله آقا شیخ محمد رضا، رساله‌ای در باب گرامفون دارد. در آن زمان نوعاً از گرامفون برای پخش موسیقی و غنا استفاده می‌شد. به همین خاطر آقایان حکم به حرمت آن داده بودند. آقا شیخ محمد رضا در رساله خود می‌گوید: گرامفون تنها یک دستگاه است و نامی توانیم بگوییم که آن حرام است. باید ببینیم استفاده‌ای که از آن می‌شود حرام است یا حلال. بلیه اگر روی صفحه گرامفون موسیقی و غنا باشد، حرام می‌شود اما اگر روی همان صفحه، قرآن یا روضه اعیان‌الله‌الحسین باشد باز هم می‌توانیم بگوییم حرام است؟! اگر پدری وصیت خود به فرزندانش را روی صفحه ضبط کرده باشد که در آن توصیه به نماز، روزه و نهی از معصیت باشد چطور؟! بنابراین نمی‌توان به‌طور کلی گفت استفاده از دستگاه حرام است و خرید و فروش آن هم اشکال دارد. زمانی در همین مملکت عده‌ای فتوا به حرمت ویدئو داده بودند. بعد از آن نسبت به ماهواره و تلفن رایتم هم به همین صورت عمل شد. همه این فتواها محکوم به شکست شد. چرا فتوایی بدهیم که منجر به شکست شود. وقتی مردم این حرمت‌ها را شکستند، سایر حرمت‌های واقعی در نظرشان بی‌ارزش شده و به راحتی می‌شکنند؛ بنابراین باید واضح برای مردم بیان کرد که حکم یک وسیله، بستگی به نوع استفاده از آن دارد.

**بسیاری از طلبه‌ها دوست دارند با سبک و روش درس خواندن ان‌انسان‌های موفق چون شما، آشنا شوند، لطفاً در این باره توضیح بفرمایید.**

من که خود را آدم موفق نمی‌دانم ولی این طور به ما یاد دادند که قبل از حضور نزد استاد، حتماً پیش مطالعه داشته باشید. بسیاری از مطالب هنگام پیش مطالعه حل می‌شود. اگر چیزی هم ماند، هنگام کلاس با حواسی جمع مطلب را از استاد می‌گیریم. اگر باز هم ابهامی ماند در مباحثه بر طرف می‌شود؛ بنابراین اول پیش مطالعه، بعد کلاس، بعد از آن مطالعه و در پایان مباحثه

مطلب دیگر، تدریس است. به قول یک دانشمند غربی: من تا تدریس می‌آموزم. من بسیاری از آموخته‌هایم را با

درس گفتن به دست آوردم. کسی که می‌خواهد درس بدهد، مجبور می‌شود مطالب را با دقت و تفکر بیشتری بررسی کند. اگر بخواهم عمر خود را به دو قسمت تقسیم کنم، نیمی از آن را به عنوان شاگرد در یک طرف می‌آموزم و نیمه دیگر را به عنوان استاد در آن سو بودم؛ بنابراین اگر هم مواردی در هنگام یادگیری نزد استاد از دست رفته باشند در هنگام درس گفتن به دست می‌آید. روش ما این‌گونه بود.

**فضای علمی حوزه اصفهان و آینده آن را چگونه می‌بینید؟**

اصفهان یک دوران طلایی داشته که سالیانی است ما از آن عبور کرده‌ایم. حتی زمانی حوزه اصفهان به حالت احتضار درآمد. بحمدالله از آن حالت خارج شده لکن تا آن دوران طلایی عصر صفوی و بعدش فاصله زیادی داریم. بشر با امید زنده است و ما امیدواریم به اذن الهی با توجه به امکاناتی که ایجاد شده حوزه اصفهان آرام آرام به عصر طلایی خود و بلکه بالاتر از آن برسد.

**وضعیت فعلی حوزه علمیه اصفهان چگونه است؟**

حوزه اصفهان از بقیه حوزه‌ها جدا نیست و هر چه در آن می‌گذرد در دیگر حوزه‌ها نیز جریان دارد. یکی از مشکلات، «اخباریگری نویسن» است. اگر چه این اخباریگری الان ضعیف است اما من پیش بینی می‌کنم در آینده قوی خواهد شد. خطر این موضوع همان‌گونه که در گذشته توسط افرادی مثل وحید بهبهانی احساس و با آن مقابله شد، امروزه نیز احساس می‌شود.

مشکل دیگر، «صوفی‌گری حوزوی» است. عده‌ای در حوزه در حال رواج تصوف حوزوی هستند. در تصوف خارج از حوزه «سبیل»، «خلاقه»، «قطب» و دیگر تشکیلات است، در تصوف حوزوی به جای آن‌ها «ریش» و «عمامه» ولی با همان تفکرات و آرا است.

مشکل سوم «سیاست‌زدگی» حوزه‌ها است. اینجا دریایی است که در آن آراء مختلف وجود دارد. ممکن است من نظرات استاد دیگری را نپسندم و دیگری نیز نسبت به من همین‌طور. ولی من و ایشان حوزوی هستیم و با یکدیگر برای نفی و اثبات موضوعات به بحث می‌نشینیم. ممکن است من و استاد دیگر، قانع شویم. همچنین ممکن است هیچ یک قانع نشده و بر آراء خودمان باقی بمانیم. هیچ اشکالی ندارد، حوزه آن قدر گنجایش دارد که نظرات مختلف را درون خود جا دهد.

یکی از کارهایی که ما در حوزه انجام می‌دهیم نقد و ایراد یکدیگر است اما این امر با کمال ادب و مراعات انجام می‌شود. من معمولاً در مباحث خود وقتی می‌خواهم به نقد فردی بپردازم می‌گویم: ضمن این که به‌نشان احترام، دست این فرد را می‌بوسم اما به گمان من این نقدها بر ایشان وارد است. ولی زمانی که بخواهیم با سیاست‌زدگی و این عینک نگاه کنیم، گمان می‌کنیم که همه باید مثل ما فکر کنند. هر کس مثل ما نباشد کافر، مشرک یا خارج از دین است. خوب این که داعش شد. حرف آن‌ها این است که هر شخصی هم عقیده ما نباشد، از دایره مذهب خارج است؛ در حالی که مذهب، دایره فوق‌العاده وسیعی دارد. این‌گونه نیست که هر کس افکار من را قبول نداشت، دیگر مسلمان و شیعه نیست.

اگر عینک سیاست به چشم بزنیم فقط یک رنگ و یک نظر را دیده و سایرین را خارج از حوزه دین می‌پنداریم. این یک حرکت داعشی، منتها از نوع داخلی آن است. این موضوع هم بالای جان حوزه‌ها شده است.

